



بازدید شد
۱۷ - ۶۶

بازدید شد
۱۳۸۲

۷۰۵۵-ش

۷۸۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ (هفت) ابراهیم پوری

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۴۹

۸۵۱۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

۲۹۹۵

۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

بازدید شد
۶۶ = ۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۷۰۵۵-ش

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ (ت) ابن الحسین

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۹

۸۸۱۱



کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

۷۰۵۵-۷

۷۰۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب تاریخ (۱) ابراهیم پوری	
مؤلف	موضوع
شماره ثبت کتاب	شماره قفسه
۷۴۴۹	۲۹۹۵
۵۵۰۱	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۹۹۵

[illegible]

۳۹۹۵

عبدالله ویکری بیامده است و باقری و زمین بیاورد و در آنجا نشستند و آبها برکت و بازجای خود را بدادند و
آوردند و هر چه در این نهادند گفتند این امر عجب است که در آنجا در دهکدها و قوی و در آنجا در دهکدها و قوی
من مانده است و همچون کبریه در دست شد و هیچ دردی و آلمانی نباشد بلکه لذت و خوشی یافتن از آن قوم دیدم که در آنجا
با سنان رفتند و آسمان شگفت و در آنجا رفتند و از زمین من غایب شدند این بود قتیقه و او این یعنی قوم که
مردان گرفتند و اقرار کردند بآنکه آن فرزندان از خود خدا قندی و منزه قوت و معنی که اهل حق و اهل حق بودند
و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
که قتیقه واقع نشده و بپوشانید که در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
میدانم که در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
بر خواست و کارشایی سرگرد و نفاقه و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
عجب گویند و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
چون شتر و مستان بیاورد و هر چه سرگرد و نفاقه و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
باین زبانت بکشید که او است که در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
باین قافه که بر روی سوار بود و بپوشانید که در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
چون بگردد و بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
گرفتند و بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
و این وقت پنج ساله دهه بود و روز قتیقه بود و روزی که پادشاه جمعه بود و روزی که پادشاه جمعه بود و روزی که پادشاه جمعه بود
و سرور و خوشی کشید و جامه های فاخر بپوشانید و گفتند ما و این از دهکدها و قوی و در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
نشدند بود و رفتند و پادشاه جمعه داد و میان عرب حکومت میکردند که قاضی ایشان بود و چون حضرت مصطفی صلی الله
افتاد از جای خود برخواست و وی را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
بیکت و ابیات حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
سخن و ابیات و ابیات از حکمت از زبان مصطفی شنیدند و هر روز جمعه بیامده بود و پادشاه جمعه
را شاهی و هر چه که حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
دری و او را استصواب و آشنی و اگر در مالدی در حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
تحسین کردندی و عاتقه عیبه مصطفی صلی الله روایت کند که که او را عیبه که از آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
که این است که در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
را بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید
بیکت و ابیات حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید و این قوم را در آنجا حلیه و یاقه شته است بپوشانید

7790

[illegible]

7998

[illegible]

7798

[illegible]

مستطابق

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

10

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 وَفِي الْقُرْآنِ حَكْمٌ وَرَحْمَةٌ

[illegible][illegible]

22

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

18

[illegible]

[illegible]

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

[illegible]

1894

[illegible]

٥٩

10

[illegible]

[illegible]

تا بنانی بود در پیش قیامت دشمن اهلیت بود چون شنید که امام حسن بواسطه با خود گفت که این هله
و شصت زاده توست بجز قتل وی را نمی شود کسی چون همان میبرد هیچ آسانتر از آن نیست که بموسسه
و با او طرح و بسطی افکنیم و بوقت فرصت گاهی که در خدمت پادشاهان سنان عسکارت داشت لغز و تازیانه
آب دادند روی پلید عمو را نهاد چون بوسید سجده آمد که امام حسن آغوش میبوسید و نمات میگذارد بر
آسی و غارت گزاری بیوسسته اندیشه کردی که آن گاهی بود که من سنان این عسکارت را بعضی از اعضا
اور میاید با شتم تا در وی شاه زاده نماز عذر کرده بود و از سینه بیرون آمد و بدکانی کرد و سجده
بود نشسته پای راست بر بالای پای چپ نهاده و با او دان در سخت تشنگی بود آن کورسنگد که
ببیرون از مسجد بیرون آمد امام حسن داد عاصی گفت و سر عسکارت بر زمین می نهاد قضای آن عصاب
بست ای شاه زاده آمدن کور در یافت که چه موضع است هر قوت که در اعتقادی پلید داشت کارگر
آن سالار بر پای امام فرو برد امام حسن آهی انداخت و بر سر کشید زاده که بفر افتاد و پایش دردی
عظیم برداشت چون بسیار دان زخم روان شد عبدالله عباس و یاران در غم و رافتا و تدوان
از چشم مردم غایب شد و امام از درد پای بیایید و عازم فریاد کرد که کنت می آسم که دوسه روزی آن
از سخت بلا و شقت جورا عدا بر هم هر جا که میدید سخت ترین است و بلا می آید غمی نرود
بی قدم من قدمی سنان الله عجب و فادای می امروز چه خود سوخته سیمان تا برود بدرد دل
بنایم دمی بسو جوی بیار و در دجتم وی چون بدان زخم رسید گفت خربیه این را بر عراب داده اند
و صا حشر این زخم را بقصد زده سعد گفت ای امام رسول الله نگذاشتی که ما آن کور را بسزای او
شاه زاده گفت که او صافان عمل خود خواهد یافت **بای** حشر می دزدی و زانی بود در مملکت او و شغل
و آن زهر را از عروق شاه زاده میکشید و یاران در طلبش تلخا بودند و آن کور در عیال بنهان بود تا
چهارده روز نگذشت شب پانزدهم بیرون آمده متوجه دمشق میرفت قضا داد عباس علیه روان
متوجه خانه سعد میبوی بود دید که آن کور همان عصاب در دست گرفته بهجیل میبرد و چون چشم
بر آن کور افتاد از خشم بلرزید و عصاب را از دست وی میکشید و بر سر و پیش فرود کوبت تا با به پاره
شد انگاه سوسش برید و او را و قتل آن شه در موصلا افتاد پس اعضا آن کور را سوزانیدند
شاه زاده متوجه شام رفته دیگر مدینه آمد همچنان زنجور بود عیانه اسما آمد و شد میگرد
و دیگر لاره آسویته و دوی الماس سوره و عقد جو اهر زبش مران بنزد الهامی پادشاهان علیا
آورد و اشرا و را تکرار دیند کنت یزید از غم تو بخور است و نیاز از رومندی و بدو تو آرد ای
اسما جهد کن تا این الماس قدر داری پادشاه را و در جلاب بوی خورانی که بی شک از غنچه او خدای
شوی اسما چون عقد جو آورد و آن کلمات شوق انگیز شنید و کار خود در قیقه تکرار شد
آن اسیر کوشید کوفت چند آنکه میگوشتیم فرصت نمی یافت زیرا که حیرت و منفار می ساختیم

نوروزی

بود قضا شنید و ز را عجا میبود تا یکبار شب دینه بیست هشت ماه صفر استماعوت قدی الزان الماس
خوفت روی بیان منظر نهاد و با خود گفت اگر کسی بپند بوم برایش این قاتل معارفست امام حسن
آمد ام تا او را به پیم و اگر به پیمند کار خود بسیار و باز کردیم بموسسه ای آن منظر برآمد نگاه کرد دید
که شاه زاده نگه کرده و در خواب شده و خوات و خوات و کنیزان در پان پای وی خفته و همه کلاه
رفته اند و اسای علیه الملعنه آهسته آهسته بیامد کوزه آب بر بالین شاه زاده نهاد بود بر کوفت
که سر کوزه را بر کوفتی بسته و مهر بر روی نهاد اند آن الماس را بدان کوفت و نگشت بلند بدان عاید
تا آن را کوفت و در وقت و مهر را هیچ خطی ندید انگاه از انزله فرود و بخانه خود رفت بعد از آن
معاون بدرفت امام حسن از خواب بیدار شد و خواهر خود زینب را آواز داد که خواهر جانم
و بدیدم مرتضی را با فاطمه و دیم و جواب دیم قدی آب بیار تا وضو بیاورم خود دست مبارک دراز کرد
کوزه ای را که سر خود میبرد و در کوزه که در مهر نشان وی بود سر کوزه باز کرد و لب بر لب کوزه نهاد و جام
نوشید چون از خلق بپا داشت در رفت از حلقم تا ناف استید آه باره شد گفت آه و او ایاه این
چه آب بود که من خوردم که هیچم و دوشم با آه باره شد انگاه از عقب برادرش حسین علی فرستاد چون امام
بیایم امام حسن بپا داشت و کوفت بر او را در بر گیر و بدر و بپاش که دیدار لقا است افتاد بر شاه را
رها نکرد و از روی کوفت و نزار وی را و بر کوفت لاله در شان امانت افتاد امام حسن میگوید
بست ما را بدو اتفاق بر نهادیم شدیم صد چشم زخون دگشایم شدیم کما و دامن تو بوی اندک
شاکام بنا کام بدایم شدیم حبیما نور چشم حال چیم بدیدم عدا و در خواب دیم که دست و دست
ایمان بود و در دست عتبه و سریت صبر می کرد مرا می کنند شلو باقی کار دست در شمان خلاصه
نزد است نه با خواهر بود برادر از خواب بیدار شدیم خوشحال و خندان ازین کوزه نامیاد که خوردم
بود که بپاش که در خواب و دشمنیت خوراد از خلق تا نام با به بار شد امام حسن آن کوزه بر داشت تا فاده
بپاشد امام حسن از دست بر او بر بود و در آستانه خانه بر ناکرد تا کوزه در شکست و آب بر پشت
آن نیش از هیبت آن آب جوشید و شایع شایع بگردد امام حسن را شک میباید که بلند آمد و بر و تالیا
در زمین بیفتید تا افتاب بر آمدن قضای بروی افتاد طشت در پیش نهادند بهاره با و جگر از
خلق میباید که شایع شایع شایع از انجاشی زیاده **لعل** که ریخت سوزش الماس زاده و در وقت
که زکرت الزان آب خورشی کو آرس در انداخت وی آمد هفتاد هزار از کوش همزاده کلور
کنار حسن چکلی و حوت شفق و حبه لاله زان دل زهره حاکم شسته فکار حسن شاه خود
زحمت اگر بپند حیات حکم چیم است کلا حسن اما چون افتاب بر آمدن ملک ملک کوشی شنید
که چشمانه من در حبه و نگشت کشتند است در نگشت جاننده در سینه شده امام حسن رو بامام
کرد گفت صدق یا رسول الله بدو را حدیث معراج ظاهر شد امام حسین گفت بلی یا سبط رسول الله

پس دست در گرفت و میگفت در روی درگاه هم نهادند و خورشید از میان آن است بر خواجه است گفتند
است و از آن حدیث معراج خبر کن امام حسن فرمود حسینا بدان و آنکه دماش جدم مصطفی
بدیدم و پیش از آن خبر میداد که شش ماه مرا برونده صفتان در آوردند و منازله هر کس را زاهدان
نمودند و دو کوفه به بلوی یکدیگر دیدم و یک کوفه داشت و یک کوفه نداشت یکی از ترس میزد و دیگری از
یا قوت سرخ بوسیدم که اینها از آن کیم است گفت یکی از امام حسن و یکی از امام حسین است حدیثی است
چرا آمد و یک رنگ نیست در صوات ساموش شد جدم مصطفی ما گفت ای صوات چرا اینها را میبینی
گفت یا رسول الله شرم میداد که جواب داد و نه ناک بشمار دهد بدان یا رسول الله که فرمود سبزه را چرا
شسته تا نام حسن است که او را زهره را حواری اند و را حواری نفس رنگ مینا کش سبزه شود بدان یا
در گوی که سرخ از آن تو است و درشت کوه را تورا بشهید گفتند در حوض رنگ روی مینا را که تو
شد و یکدیگر را در بغل گرفتند و روی در رو یکدیگر را بالیدند چنان بزاری تا یکدیگر را بپوشد
کوه را طاقت مشاهده آن نباشد در دیوار از کوه ایشان سال در آمد **کوشید** بهیچ امام حسین
بداد و آنکه همان داری گفت حسینا تا چه کنی گفت تقصا صبی بوسلیم گفت اگر آنکس است که من میدا
وی با خدای خود سپردم اگر او نباشد رواندم که یکماهی را بر آبی من بکشی **و آنکه** که امام حسن علیه
در خلوت است اما الله کرد گفت ای بانوی آسان کار من وای یا دیوهای جهل که آتش بدان و آنکه
که بر تو ترجم کردم و بپاردم لا افرین سترو و اقی نکریم و حکم تورا بقیالت گذاشت ای حقه از خدا
نترسید و از من ستر من آریست و امن که بود که درین دلدنیا داری و من در دنیا و قنای داری
که در دنیا کما تم را بستم که روی بر این است آفاق و دست کای یا رگسای سبزی یا کیش **و آنکه** که
من یا رفا را که در تو دست مکن و شمن خود گیر **و آنکه** که کس دشمن خویش را چنین زار کند سپ
مبارک از دیگر ایند گفت ای الله که بر او خود نرسی و مقصود کرد ای نیای بپوشام حسین لا اوان
داد و هم فرزندان عیالیش کرد شدند پس روی عیال هرش رتیب کرد گفت ای خیر نام دار و یا
یا کار بدیدن گوار من قد زندهم قائم را حاضر کردن ام کلثوم فرمود تا قائم را آورد و او را امام
او را در بر گرفت و افتاد زانگی از سر گرفت آنکه او را امام حسین سپرد گفت برادر ایشان تو و یا
فرمودم قائم فاطمه دختر خود را بوی دی و نظر بپیری از وی باز ندای بسوسه شنبه است هم
ماه صفر در آمد جلایا حضرت یکرید دیدم مبارک را بر هر نهاد چون دو پهلوان است یکدیگر را چشم
مبارک باز کرد گفت برادران و پاران و دوستان الوداع که رفتم کمر شهادت بپوشان مبارک را
و چنان شوی برین حق است که الله و آقا المیه را بچوون زبان فانه این **گفت** **و آنکه** که
روان ازین برفت **و آنکه** که برفت و در ده زهر احسن برفت از شوق کیموش چکه فانه که برفت و
همه را بشو آب رنج نپرتن برفت **و آنکه** که برفت و در ده زهر احسن برفت از شوق کیموش چکه فانه که برفت و

ان

1.8.7

